

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

عرض کردیم امام(ره) نسبت به فرمایش مرحوم محقق اصفهانی اشکالاتی را وارد فرمودند که این بیان ایشان هم در کتاب مناهج(1: 359) که به قلم خود ایشان است، آمده و هم در کتاب معتمد الاصول(1: 51) ذکر شده است. همانطور که مرحوم محقق اصفهانی، هم در اراده تکوینی بحث فرمودند و هم در اراده تشریعی، ابتداءً آن اشکالاتی که نسبت به اراده تکوینی بر کلام مرحوم اصفهانی است را باید ذکر کنیم. مرحوم اصفهانی در مقابل مرحوم آخوند خراسانی فرمودند امکان ندارد اراده تکوینی به یک امر استقبالی تعلق پیدا کند. برای اینکه اراده جزء اخیر علت تامه است و اگر با آمدن اراده، علت تامه محقق شود، معلول که همان تحریک عضلات است باید محقق شود. نمی شود اراده محقق باشد اما تحریک عضلات محقق نباشد. اگر اراده باشد اما تحریک عضلات نباشد، این مستلزم انفکاک بین علت و معلول است.

اشکال دیگر مرحوم امام به محقق اصفهانی

امام(ره) می فرمایند این مطلب مرحوم اصفهانی، صرف یک ادعا است و این بیان، برهانی ندارد و چه بسا برهان و وجدان بر خلاف این مدعا باشد. در توضیح این فرمایش فرموده اند ما تنها مطلبی که داریم این است که تمام قوای انسان در تحت سلطنت نفس است. نفس، حاکم بر همه قوا است. قوای انسان با اراده نفس حرکت می کند و بدون اراده نفس متوقف است. بعبارة اخري؛ قوای انسان، دست، چشم، پا، گوش، قوای ظاهری و باطنی تمام اینها از شئون و مراتب نفس انسان است. این مطلب در جای خودش مسلم است. اگر نفس تحریک این قوا را اراده کند، قوا حرکت می کند، اگر نفس تحریک قوا را اراده نکند، قوا به همان حالت انقباض باقی می ماند. می فرمایند تنها مطلبی که ما داریم همین است و این مطلب دلالت ندارد بر اینکه اراده نمی تواند به یک امر استقبالی تعلق پیدا کند. لذا می فرمایند این مطلب که غیر از مرحوم اصفهانی، سایر فلاسفه هم این را مسلم گرفته اند که اراده، علت تامه برای تحریک عضلات است، می فرمایند هیچ برهانی بر این مطلب نیست. ممکن است اراده باشد اما تحریک عضلات بالفعل نباشد. اراده، علت تامه برای تحریک عضلات نیست. در نتیجه فرموده اند تخلف مراد از اراده امکان دارد. آنگاه باز در تکمیل همین مطلب می فرمایند گاهی اوقات خود اراده به تحریک عضلات تعلق پیدا می کند. آنجایی که شما شرب الماء را اراده می کنید، آنجا دو اراده و دو مراد وجود دارد. یک اراده به شرب الماء تعلق پیدا کرده، اراده دیگر به تحریک عضلات تعلق پیدا کرده که دست خود را به طرف لیوان آب ببرید. اینجا اینطور نیست که بگوییم یک اراده وجود دارد و دو مراد. یک اراده و دو مراد محال است. هر مرادی یک اراده مستقلة لازم دارد. شما شرب الماء را اراده کرده اید، باید یک اراده دیگر نسبت به تحریک عضلات برای خودتان ایجاد کنید. اگر اراده ای به عنوان تحریک العضلات نباشد، اراده به شرب الماء

جای خودش محفوظ است. اینطور نیست که بگوییم اگر شما تحریک عضلات نکردید معلوم می‌شود اراده ندارید. تصمیم و عزم برای شرب الماء دارید، اما غیر از تصمیم بر شرب الماء، باید اراده به تحریک عضلات پیدا کنیم. بنابراین خود این مطلب که گاهی خود اراده متعلق به تحریک عضلات است و گاهی هم متعلق اراده چیز دیگری است، خود همین قرینه و شاهد می‌شود بر اینکه اراده، علت تامه برای تحریک عضلات نیست.

می‌فرمایند اینکه در فلسفه معروف شده؛ اراده جزء اخیر علت تامه برای تحریک عضلات است، ما هرچه دقت کردیم نه تنها برهانی بر تأیید آن پیدا نکردیم، بلکه این شاهدهی که ذکر کردیم و همچنین مراجعه به وجدان، خودش قوی‌ترین دلیل است بر این معنا که اراده، علت تامه برای تحریک عضلات نیست.

اگر این مطلب از بین رفت، دیگر اساس فرمایش مرحوم اصفهانی و فرمایش مرحوم محقق نهاوندی از بین می‌رود، چون اساس فرمایش اینها که می‌خواستند بگویند واجب معلق محال است، می‌گفتند واجب معلق مستلزم انفکاک اراده از مراد است، و چون اراده، علت تامه برای مراد است و مراد، تحریک عضلات است و آنجایی که مراد، یک امر استقبالی است، الان تحریک عضلات وجود ندارد، پس این محال است. با این بیان روشن می‌شود که این قاعده که بگوییم اراده، جزء اخیر علت تامه است صحیح نیست، و لو اینکه در بعضی از موارد درست است.

امام هم نمی‌خواهند بطور کلی آن را نفی کنند، در بعضی از موارد، اراده علت تامه و جزء اخیر علت تامه برای تحریک عضلات است، اما در همه موارد اینچنین نیست. آنجایی که متعلق اراده، تحریک عضلات باشد، آنجا جزء اخیر علت تامه است. اما آنجایی که متعلق اراده تحریک عضلات نباشد، آنجا دیگر جزء اخیر علت تامه نیست.

پاسخ استاد به اشکال مرحوم امام

نکته‌ای که اینجا وجود دارد و جای این قلت دارد این است که بگوییم شما که می‌فرمایید اینجا کسی که شرب الماء را اراده می‌کند، دو اراده و دو متعلق و دو مراد دارد، روشن نیست. کسی که شرب الماء را اراده می‌کند، یک اراده دارد، اینطور نیست که بگوییم اول یک اراده به شرب الماء پیدا کرده، «اراد شرب الماء»، بعد تحریک عضلات را اراده کرده؛ «اراد تحریک العضلات».

باز ریشه اینکه ایشان در اینجا می‌فرمایند دو اراده است، حالا اگر در یک موردی بحث آب و اینها نیست، اگر کسی تحریک عضلات را اراده کند مثلاً دست را تکان دهد، اینجا که کسی تحریک عضلات را اراده می‌کند، متعلق اراده فقط تحریک العضلات است. اینجا می‌توانیم به خوبی بگوییم این اراده، جزء اخیر علت تامه و برای تحریک عضلات است. اما آنجایی که یک امر استقبالی را اراده می‌کنید، یا شرب الماء را اراده می‌کنید، اینجا دیگر متعلق اراده، تحریک عضلات نیست. برای تحریک العضلات یک اراده دومی لازم است.

اما انصاف این است که می‌توان از مرحوم محقق اصفهانی در اینجا این دفاع را کرد که در تمام مواردی که یک عملی را اراده می‌کنید، بروز اراده در تحریک العضلات است، یعنی اگر تحریک عضله در کار نباشد، اراده نیست. اگر اسم آن را می‌گذاریم اراده، یک تعبیر مسامحه‌ای است، تعبیر مسامحه‌ای هم که قابل استدلال نیست. شما اگر خوردن آب را اراده کردید، اما دست روی دست گذاشتید و هیچ وقت دست را به سمت لیوان آب نبردید، اینجا نمی‌توان گفت اراده است. اگر مسامحه هم به آن اراده گفته شود، قابلیت برای استدلال ندارد.

پس اشکال اول این شد؛ اینکه می‌گویید اراده جزء اخیر علت تامه است و در نتیجه نمی‌تواند به امر استقبالی تعلق پیدا کند چون مستلزم انفکاک علت از معلول است، این با این بیانی که مرحوم امام فرمودند که اولاً برهانی در آن نداریم و ثانیاً برهان و وجدان بر خلاف است، نقض شد.

اشکال دوم مرحوم امام بر محقق اصفهانی

اشکال دوم، فرمودند شما و مرحوم آخوند خراسانی و عده زیادی در تعریف اراده می‌گویند اراده، شوق مؤکد است، و مؤکد را المحرک للعضلات معنی می‌کنید. ما اول این را در اراده خداوند تبارک و تعالی بررسی کنیم.

اولاً؛ وقتی می‌گوییم خداوند «أراد»، آنجا اصلاً شوق معنا ندارد. در ذات خداوند، شوق که یک امر انفعالی است، استحاله دارد و محال است. مگر اینکه آن تعبیر مرحوم ملاصدرا را بیاوریم که می‌گوید اراده در خدا به معنای همان علم به نظام است، یعنی از مسأله شوق خارج کنیم و بگوییم اراده در خداوند، شوق مؤکد نیست. پس وقتی اراده را به شوق معنا می‌کنید، مسلماً یکی از صفات خداوند این است که «مرید» است و اراده می‌کند، شوق هم که در خداوند امکان ندارد و محال است.

بگوییم در مورد انسان که می‌گویند اراده عبارت از شوق مؤکد است، فرموده‌اند که گاهی اوقات است که اراده وجود دارد، ولی شوقی در کار نیست، مثل آن جایی که انسان یک امر مکروهی، مثل خوردن داروی تلخ را اراده می‌کند، اینجا شوق وجود ندارد، بلکه تنفر وجود دارد، اما معذک خوردن دارو را اراده می‌کنیم.

ثانیاً؛ می‌فرمایند شوق، صفتی انفعالی برای نفس است، اراده، یک وصف فاعلی برای نفس است. شوق که یک وصف انفعالی است، هر چه هم قوی شود، از انفعال که نمی‌تواند خارج شود. به هر مرتبه‌ای از شدت هم که بخواهد برسد، حقیقت آن که عبارت از انفعال است را از دست نمی‌دهد. لذا چطور می‌توانید بگویید قوه شوقیه تبدیل به قوه باعثه می‌شود و قوه باعثه هم تبدیل به قوه عامله می‌شود؟!

ثالثاً؛ شما در آخر کلام خود فرمودید شوق به مقدمه، ناشی از شوق به ذی المقدمه است. اما شوق در مقدمه به حد نصاب باعثیت می‌رسد، یعنی به حد اراده، اما شوق در ذی المقدمه به حد نصاب نمی‌رسد. پس اراده نسبت به مقدمه هست، ولی نسبت به ذی المقدمه نیست. می‌فرماید این معقول نیست. چطور می‌شود چیزی که عنوان مقدمیت دارد، شوق در آن به حد باعثیت برسد، اراده به آن تعلق پیدا کند، اما نسبت به ذی المقدمه آن اراده تعلق پیدا نکند. پس این هم اشکال دوم که در فرمایش امام نسبت به فرمایش مرحوم محقق اصفهانی آمده است.

ما سه اشکال را در ضمن دو اشکال بیان کردیم و بهتر هم همین نحوی بود که ذکر کردیم، در فرمایش ایشان یک مقدار تخفیفاتی شده که نیاز نیست. مجموعاً نسبت به اراده تکوینی این دو اشکال وجود داشت، که قسمت دوم را ملاحظه فرمودید با یک مقدار توضیحات و اضافات که بیان شد. این فرمایش امام نسبت به اراده تکوینی است. قبل از اینکه اشکال امام نسبت به اراده تکوینی را بیان کنیم، ببینیم این اشکالات امام در اراده تکوینی وارد است یا خیر. بعد قسمت اراده تشریعی را بیان کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ